

ساکن کوی رندان

منبع: مجله مهرنامه، سال دوم، شماره ۹، مرداد و شهریور ۱۳۹۲

سال‌هاست با آثار قلمی استاد محترم داریوش آشوری، نویسنده، مترجم، روشنفکر و فرهنگ‌شناس برجسته معاصر مانوسم و از خواندن آنها حظ ادبی و معرفتی وافری برده‌ام؛ از «فرهنگ علوم انسانی» و ترجمه «چنین گفت زرتشت» و «فراسوی نیک و بد» و «تبارشناسی اخلاق» نیچه و «شهریار» ماکیاولی گرفته تا مقالات ایشان درباره سهراب سپهری، شاعر و نقاش معاصر و کتاب‌های «ما و مدرنیت» و «زبان باز» و «عرفان و رندی در شعر حافظ». همچنین مقالات متعددی که به تفاریق در نشریات روشنفکری از ایشان منتشر شده را با اشتیاق تمام در مطالعه گرفته‌ام؛ در این میان نقدهای عافیت سوز او بر «غربزدگی» جلال آل احمد و ایده‌های سید احمد فریدماندگار و به یاد ماندنی است. آشوری هم تحت تأثیر غلامحسین مصاحب بوده، به سبب دوره‌ای که به سمت دستیار او در مؤسسه فرانکلین کار می‌کرده، هم مهر خلیل ملکی بر دلش نشست و تحت تأثیر او، به مسائل سیاسی و اجتماعی پرداخته و مقالاتی در این زمینه نگاشته و چند صباحی فعالیت حزبی و سیاسی کرده است. او، دغدغه‌های فرهنگی عمیقی دارد و دهه‌های متمادی دلمشغول فرهنگ ایران معاصر بوده است. وی که خود روزگاری دل در گرو گفتمان فریدمان داشت و در جلسات فرید حضور می‌یافت و در ادامه در مواضع خود تجدید نظر کرد و خانه تکانی فکری جدی‌ای کرد؛ اکنون بر این باور است که عموم روشنفکران در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، تحت تأثیر تقابل میان گفتمان شرق و غرب بودند و هویت ایرانی-اسلامی خود را در نفی و طرد گفتمان غربی صورتبندی می‌کردند: از فرید و کسانی که تحت تأثیر او بودند نظیر رضا داوری و داریوش شایگان گرفته تا جلال آل احمد و علی شریعتی؛ هر چند از منظر آشوری، تقریر مسئله به نزد فرید و شایگان در آن روزگار در قیاس با آل احمد و شریعتی جدی‌تر و عمیق‌تر بوده است. آشوری چندین دهه است که از این گفتمان ستیزه‌جویانه آشکارا عبور کرده و از آن فاصله گرفته و دغدغه‌های فرهنگی و معرفتی خویش را در فضایی غیر ایدئولوژیک پی گرفته و با رویی گشاده و هاضمه‌ای فراخ به سر وقت دستاوردهای ادبی و فرهنگی و فلسفی جهان جدید رفته، چه ایامی که ایران بود و در نشریات گوناگون قلم می‌زد؛ چه در پانزده سال اخیر که پاریس نشین شده و از دور تحولات فرهنگی و روشنفکری داخل را به دقت رصد کرده و در آن مشارکت جدی‌ای داشته است. علاوه بر این، آشوری، در وادی حافظ پژوهی در پی یافتن رابطه میان متنی دیوان حافظ با دو کتاب صوفیانه کلاسیک، یعنی «کشف الاسرار» میبیدی و «مرصاد العباد» نجم‌الدین رازی است. وی همچنین با برکشیدن سعدی و حافظ به مثابه نمایندگان مکتب شیراز یا مکتب فارس در دل سنت عرفان اسلامی که نماد عرفان رندانه‌ای هستند که با مرید پروری و خانقاه داری هیچ بر سر مهر نبوده، ایشان را از مکتب خراسان که بزرگانی چون با یزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و جلال‌الدین رومی دارد، متمایز می‌کند. آشوری همچنین درباره تحولاتی که بر اثر مواجهه ایرانیان با مدرنیته و فرهنگ مغرب زمین در صد و پنجاه سال اخیر در قلعه هزارتوی «زبان فارسی» رخ داده و تغییراتی که در آن پدید آمده، تأمل کرده و واژه‌های فراوانی ساخته و آثاری چون «زبان باز» را منتشر کرده است. در گفتگویی که دو سال پیش با ایشان در پاریس کردم و در نشریه «شهروند» منتشر شد، او از این سنخ دغدغه‌های خویش پرده بر گرفته است:

«به دلیل تماسی که همیشه با شعر و ادبیات و دل‌بستگی‌ای که به فلسفه و جامعه‌شناسی داشتیم، بعد فرهنگی مسأله ذهن مرا به خود مشغول کرد. دست زدن به ترجمه سبب شد که بُعد زبانی آن، یعنی توسعه‌نیافتگی زبانی، در ذهن من شکفت و پروردن و بارور کردن زبان فارسی در حوزه‌ی علوم اجتماعی از اندیشه‌گری‌های اصلی‌ام شد... رفته - رفته این پرسش برای‌ام پیش آمد که زبان‌های غربی مکانیزم‌های توسعه‌ی واژگانی زبان‌های خود را چه‌گونه فراهم کرده‌اند و زبان‌هایی همچون زبان ما چرا، همچون دیگر جنبه‌های زندگی مدرن، باید به دنبال آن زبان‌ها بدونند. در واقع، مطالعه در باره‌ی تحول تاریخی‌ای که با پیدایش مدرنیت در جهان رخ داده، یعنی انقلاب علمی و انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم، مرا به این سمت کشاند که بدانم زبان انگلیسی چگونه از عهده‌ی فراهم کردن مایه‌ی زبانی برای این همه دستاوردهای روزافزون علمی و صنعتی و دیگر جنبه‌های زندگی مدرن برمی‌آید. از این راه دریافتیم که میان جهش علمی - تکنولوژیک دنیای مدرن و شیوه‌ی برخورد انسان با زبان در آن فضا رابطه‌ی سراسر است در کار است. در دنیای سنتی انسان در کار زبان اختیاری ندارد و فروگرفته در آن است، اما در دنیای مدرن انسان همچنان که برای چیرگی بر طبیعت به آن دستیازی علمی و تکنولوژیک می‌کند، به مایه‌ی زبانی‌ای نیز برای آن نیاز دارد که در اختیار او باشد. از این رو، رهیافت علمی و تکنولوژیک به زبان برای توسعه‌ی واژگان نیز یکی دیگر از ابعاد مدرنیت است... آنچه من در قضیه «زبان باز» دنبال می‌کنم، بیش از آنکه رو به سوی جنبه‌های فلسفی زبان داشته باشد، به مسائل کاربردی زبان توجه دارد. قراردادانگاری زبان پایه‌ی این‌گونه رفتار با زبان است. در این رهیافت تکیه‌گاه معنایی برای برآوردن نیازهای ترم‌شناختی چندان زبان طبیعی و بستر تاریخ و فرهنگ نیست، بلکه قراردادی است که اهل علم برای مفاهیمی که در حوزه کار خود به آن نیاز دارند می‌بندند. کوشش من این بوده که تاجایی که ترکیب‌سازی و مشتق‌سازی در این زبان اجازه می‌دهد، از توانایی‌ها و استعداد ادبی زبان فارسی نیز برای گسترش میدان واژگان علوم انسانی در آن بهره‌گیری کنم. ادبیات کلاسیک فارسی، خودآگاه و ناخودآگاه، به من الهام و الگوهای زبانی داده است. اما به تجربه دریافتیم که تکیه به زبان طبیعی و میراث ادبی آن کافی نیست و نمی‌تواند به گستره‌ی عظیم نیازهای زبانی مدرن پاسخ دهد و به تجربه‌هایی در زمینه‌ی کاربرد پیشوندها و پسوندها و ستاک‌های واژگانی از یاد رفته و کهن نیز دست زده‌ام»

آشوری در نگارش مکتوبات خویش صاحب سبک است و به مدد واژه‌های برساخته‌ی خویش و ذخیره‌ی واژگانی انبوه و جملات درست ساخت محکم خوشخوان، همچنین رسم الخطی که به کار می‌برد؛ مهر خویش را بر نوشته‌اش می‌زند، به طوریکه اگر نوشته‌ای نام داریوش آشوری را بر تارک خود نداشته باشد، با خواندن آن می‌توان نویسنده آنرا شناخت. سبک نگارش ایشان را بسیار می‌پسندم و از خواندن نوشته‌هایشان وقتم خوش می‌شود. همین تسلط آشوری بر زیر و زبر زبان فارسی و همچنین انس و آشنایی جدی با روح نوشته‌های نیچه و ماکیاولی، ترجمه‌های او از این آثار فلسفی کلاسیک را دل‌انگیز و خواندنی کرده است. به رغم طعن‌های تند یکی از اهالی فلسفه بر ترجمه آشوری از «شهریار» ماکیاولی و خرده‌هایی که از کار او گرفته، به نظرم ترجمه‌های آشوری از آثار نیچه و ماکیاولی، در زمره آثار فلسفی و ادبی درخشان و ماندگار است. شخصاً نیچه و آثارش را ابتدا با آشوری شناختم و پس از آن دیگر آثار درباره فلسفه نیچه را خواندم. علاوه بر این، آشوری با سنت روشنفکری دینی بر سر مهر است و در مصاحبه‌های متعددی تأکید کرده که در گره‌گشایی‌های معرفتی روشنفکران دینی معاصره دیده عنایت می‌نگرد و آنرا امری جدی می‌انگارد؛ چرا که کنشگران این نحله از سویی با سنت دینی به نحو عمیقی آشنا هستند و از سوی دیگر با فراورده‌های معرفتی جهان جدید؛ فلذا در صورتبندی مسائل پیش رو و بازخوانی انتقادی سنت دینی دست بالا را داشته و نقش روشنفکرانه و دینی و فرهنگی مهم و معتابھی ایفا کرده‌اند.

در سالیان اخیر، توفیق داشته امبه تفاریق جناب آشوری را در لندن و پاریس ملاقات کنم و از همنشینی و هم‌صحبتی با ایشان بهره‌های فراوان ببرم؛ صمیمیت و صراحت و بی‌تکلفی و افتادگی ایشان در این جلسات برایم تأمل برانگیز و درس آموز بوده است. یادم هست در یکی از این دیدارها، ایشان که از علاقه من به شعر معاصر و خصوصاً سپهری با خبراند و از سر لطف و عنایت برخی از مقالاتم درباره سهراب سپهری و فروغ فرخزاد را خوانده و پسندیده‌اند، دیدار خود با سپهری در بیمارستان پارس را برایم نقل کردند؛ روزگاری که پیشرفت سرطان امان سهراب را بریده بود و چند روزی با مرگ بیشتر فاصله نداشت. بنابر روایت آشوری، سهراب در آن روزها آرام بود، هر چند درد زیادی را تحمل می‌کرد، گویی «سخن زنده تقدیر» را پذیرفته بود و خود را برای روی در نقاب خاک کشیدن آماده می‌کرد. از آشوری پرسیدم، آیا در دیدار آخر، علائم ترس و تشویش و اضطراب را در چهره و رفتار سهراب مشاهده کرده، پاسخ ایشان منفی بود. از مجموع آنچه جناب آشوری از آن دیدار برایم نقل کردند، اینگونه دریافتم که سهراب در زمره شاعرانی بوده که همان‌گونه می‌زیسته که در شعرش تجلی پیدا کرده، این نکته را پیشتر، از داریوش شایگان هم درباره سهراب سپهری شنیده بودم: «و نترسیم از مرگ / مرگ پایان کبوتر نیست / ... مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید / مرگ با خوشه انگور می‌آید به دهان». حقیقتاً خرسندم که به همت و ابتکار دست اندرکاران نشریه وزین «اندیشه پویا»، جشن نامه‌ای به مناسبت در رسیدن هفتاد و پنجمین سالروز تولد استاد داریوش آشوری تدارک دیده شده است. سطور فوقادای دین خردی است در حق کسی که از او طی سالیان متمادی بسیار آموخته‌ام و برایش احترام فراوانی قائلم. آرزو کنیم جناب آشوری برای سالیان سال زنده باشند و جامعه فرهنگی و روشنفکری ایران از آثار قلمی ایشان، کما فی السابق استفاده کنند.